

مقدمه

اعمال حقوقی دولت، از سوی حقوقدانان از نظر موضوع به اعمال حاکمیت، و با استفاده از اقتدارات خاص و اعمال تصدی، به مانند سایر اشخاص، و از نظر شکلی، به اعمال یکجانبه (ایقاعات) و اعمال دوجانبه (عقود) تقسیم می شود. امروز، با گسترش فزاینده روابط اقتصادی و تجاری بین کشورهای مختلف و برقراری روابط حقوقی بین المللی میان اتباع کشورها و یا حتی میان دولت ها و مؤسسات دولتی با شرکت های سرمایه گذاری خارجی، دو نظریه عینی و ذهنی اصل حاکمیت اراده، برای تعیین قانون حاکم بر قراردادهای به کار می رود. اگرچه بسیاری از نظام های حقوقی دنیا و اسناد بین المللی و منطقه ای، اصل حاکمیت اراده را به عنوان ضابطه اولیه برای تعیین قانون حاکم بر قراردادهای پذیرفته اند، اما برای تفسیر این اصل و تشخیص حدود و قلمرو آن، به ضابطه عینی متوسل شده و آزادی اراده طرفین قرارداد را در مواردی نپذیرفته، یا محدودیت هایی برای آن قائل شده اند. در مواردی که مغایر مصالح عمومی است و با سیاست های خاص دولت ها، مثل منافع و مصالح کشورهای سرمایه پذیر و در حال توسعه که در آن، محدودیت های بیشتری نسبت به اصل حاکمیت اراده ایجاد می شود، و نیز مواردی که با حمایت از اقشار خاصی در جامعه، مثل کارگران یا مصرف کنندگان منافات دارد و امکان سوء استفاده یا تقلب از آن می رود، این اصل انکار یا محدود شده است.

با توجه به اینکه قرارداد دولتی متضمن نابرابری منافع طرفین است، به لحاظ مسئله حاکمیت دولت، طرف قرارداد و لزوم رعایت منافع ملی و عمومی در اغلب قراردادهای تجاری دولت با مؤسسه یا شرکت خارجی، به ویژه دولت ها، قانون داخلی خود را که اغلب متضمن حمایت کافی از این منافع است، حاکم بر قرارداد دولتی می دانند؛ زیرا ممکن است حقوق دولت طرف قرارداد دربردارنده مقررات آمره ای باشد که انتخاب قانون قابل اعمال دیگری را بر قرارداد دولتی محدود نماید.

مفهوم، انواع و ماهیت قراردادهای دولتی

مفهوم قراردادهای دولتی

یکی از چهره های مشارکت تجاری در حقوق تجارت بین المللی و حتی چهره شاخص آن، قراردادی است که برای انجام پروژه ای بین یک دولت حاکم از موضع حاکمیت و شرکت خصوصی خارجی، خارج از نظم قضایی دولت متعاقد منعقد می گردد. این نوع قرارداد، به علت فراوانی و تنوع موضوع، در اواسط قرن بیستم عنوان «قرارداد دولتی» به خود گرفته است (خزایی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۱). قرارداد دولتی،

ضوابط تعیین قانون حاکم بر قراردادهای دولتی

vahdati11@yahoo.com

ma.afzalimehr@gmail.com

sm.mousaviamoli@yahoo.com

سیدحسن وحدتی شبیری / استادیار دانشگاه قم

مرضیه افضلی مهر / دکتری حقوق خصوصی دانشگاه قم

سیدمجید موسوی / کارشناس ارشد حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی

دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۳ - پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۳

چکیده

در خصوص نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای دولتی با شرکت های سرمایه گذاری خارجی، دو دیدگاه غالب در میان حقوقدانان وجود دارد: برخی، نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای دولتی را طبق یک نظر سنتی، همان قانون ملی دولت طرف قرارداد می دانند. اما از نظر عده ای دیگر، قواعد بین المللی، اعم از قواعد سنتی حقوق بین الملل خصوصی و یا قواعد بازرگانی فراملی، تعیین کننده نظام حقوقی حاکم بر این نوع خاص از قراردادهای هستند. به نظر می رسد، در مورد قراردادهای دولتی، به ویژه قراردادهای سرمایه گذاری، راه حل مرجح این است که با اعمال اصول شناخته شده تعارض قوانین، بخصوص با اعمال ضابطه عینی، قانونی را تعیین کنیم که با قرارداد نزدیک ترین ارتباط دارد. به طور کلی تعیین قانون حاکم بر قراردادهای دولتی، اعمال حقوقی دوجانبه، تعارض قوانین، ضابطه عینی، ضابطه ذهنی.

کلیدواژه ها: قراردادهای دولتی، اعمال حقوقی دوجانبه، تعارض قوانین، ضابطه عینی، ضابطه ذهنی.

به معنای عام به هر قراردادی که با دولت حاکم منعقد گردد، اطلاق می‌شود. اصولاً دولت در سه وضعیت حقوقی متفاوت قرارداد منعقد می‌کند:

الف) گاهی دو یا چند دولت از موضع حق حاکمیت با یکدیگر قراردادی منعقد می‌کنند که اصطلاحاً در حقوق بین‌الملل، «معاهده» نامیده می‌شود.

ب) گاهی دو دولت از موضع حق تصدی قراردادی مربوط به همکاری اقتصادی و یا خرید و فروش کالا، که جنبه سیاسی و یا حقوق عمومی ندارد، منعقد می‌کنند.

ج) در موارد دیگر، فقط یک طرف قرارداد دولت واقع می‌شود: دولت ممکن است طرف قرارداد اداری قرار گیرد و یا اینکه با اشخاص حقوقی حقوق خصوصی داخلی، قراردادی را منعقد نماید.

بر هریک از وضعیت‌های فوق، قواعد مخصوصی متفاوت از وضعیت دیگر حاکم است. وضعیت سوم، وضعیتی است که در آن دولت گاهی از موضع حق حاکمیت و گاهی از موضع حق تصدی با شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی خارجی قراردادی منعقد می‌کند. منظور از «قراردادهای دولتی» یا «قرارداد شرکت‌های دولتی» با مؤسسات خصوصی خارجی، نوع سوم است (همان).

بنابراین، می‌توان گفت: قرارداد دولتی، قراردادی است ناظر بر روابط یک سازمان دولتی با یک شخصیت حقوق خصوصی در یک فعالیت اقتصادی و بازرگانی (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸).

مهم‌ترین ویژگی این نوع قراردادهای دولتی، کارگزارانی هستند که از سوی دولت اختیار عقد قرارداد به آنها اعطا شده است و طرف دیگر قرارداد، یک شخص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی است که وابسته

به اقتصاد بخش خصوصی است. ویژگی مهم‌تر قراردادهای دولتی این است که این نوع قراردادهای دولتی، متضمن نابرابری منافع طرفین است. در نتیجه، عنصر قصد و رضا در قرارداد، اساساً با وجود قدرت

مقام عمومی در یک طرف قرارداد، نظم عمومی است (وون مهن، ۲۰۰۸، ص ۲۸). در این قراردادها، ما شاهد نوعی اختلاط دو نظام حقوقی، یعنی حقوق خصوصی و حقوق عمومی هستیم. البته

قراردادهای دولتی با یک شخص حقوق خصوصی می‌تواند صرفاً قراردادی مربوط به حقوق خصوصی باشد، یا قراردادی باشد که منحصرأً مربوط به حقوق اداری است و یا اختلاطی از آن دو

باشد (فور و ون دروال، ۲۰۱۰، ص ۱۶۱). هنوز هم در برخی از کشورها، مانند آلمان و فرانسه، تقسیم‌بندی قراردادهای دولتی در دسته قراردادهای اداری یا قراردادهای حقوق خصوصی با

مشکلاتی روبه‌رو است (همان).

انواع قراردادهای دولتی

بنابر نظر برخی حقوقدانان (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸-۱۰)، قراردادهای دولتی را می‌توان بر سه گروه تقسیم کرد:

۱. قراردادهای اداری که تابع حقوق عمومی است. قراردادهای اداری قراردادهایی هستند که یکی از

طرفین آن، شخص حقوقی عمومی می‌باشد (امامی و استوار سنگری، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۱۴). به عبارت دیگر، قرارداد اداری به قراردادی اطلاق می‌شود که هریک از اشخاص حقوقی عمومی، با یک

شخص حقوق خصوصی، اعم از داخلی و خارجی منعقد می‌نماید (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۷، ص ۳۱۸).

البته به زعم بسیاری از نویسندگان، تعاریف فوق ناظر بر کلیه قراردادهایی می‌باشد که بین شخص حقوق عمومی و شخص حقوق خصوصی، با هدف انجام یک خدمت عمومی منعقد گردیده، مشمول

مقررات و احکام خاص قرار می‌گیرد (ر.ک: موسی‌زاده، ۱۳۸۷).

یکی از مصادیق اشخاص حقوقی عمومی، شرکت دولتی است. شرکت دولتی، در ماده ۴ قانون مدیریت خدمات کشوری چنین تعریف شده است: «بنگاه اقتصادی است که به موجب قانون

برای انجام قسمتی از تصدی‌های دولت به موجب سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، ایجاد و بیش از ۵۰ درصد سرمایه و سهام آن متعلق به دولت باشد» (عباسی، ۱۳۸۹، ص ۶۲).

۲. نوع دوم قراردادهای دولتی، قراردادی است که یک سازمان دولتی به‌عنوان بازرگان و برای انجام یک عمل تجاری امضا می‌کند. در اینجا، دولت است که در قلمرو حقوق خصوصی وارد

می‌شود و مقتضیات و الزامات آن را هم می‌پذیرد. معمولاً در این قراردادها، موادی ناظر بر شرط داوری و گزینش قانون حاکم وجود دارد. مانند قراردادهای وام که بین یک دولت و یک بانک

خارجی منعقد می‌شود و قراردادهای خرید کالا و خدمات که محل اجرای تعهدات موضوع قرارداد، خارج از قلمرو حاکمیت دولت است. به‌طور کلی، این قبیل قراردادهای دولتی، از حکومت

انحصاری قانون دولت خارج هستند و رسیدگی به اختلافات ناشی از آنها نیز معمولاً در صلاحیت انحصاری محاکم دولت طرف قرارداد نیست.

۳. گروه سوم، قراردادهایی هستند که دولت یا سازمان دولتی به‌عنوان نماینده و حافظ مصالح عمومی، و طرف دیگر صرفاً به‌عنوان یک شخصیت خصوصی انتفاعی در آنها وارد می‌شود؛ نقشی که بخش عمومی در اقتصاد کشورهای صنعتی به عهده دارد، دولت‌ها را بر این داشته که یکی از اطراف

مهم قراردادها باشد (لیپستین، ۲۰۱۱، ج ۳، ص ۹۱-۹۲). فعالیت‌های موضوع قرارداد، در قلمرو حاکمیت ملی است. دولت در اجرای آنها، مسئولیت زیادی بر عهده دارد. از این قبیل است، قراردادهای مربوط به توسعه و بهره‌برداری منابع و ثروت طبیعی کشور، به‌ویژه نفت. عملیات موضوع این قراردادها، در سرزمین تحت حاکمیت دولت به موقع اجرا گذاشته می‌شود و طولانی‌مدت است. معمولاً این نوع قراردادهای دولتی تابع قانون ملی دولت طرف قرارداد می‌باشد (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸-۱۰).

ماهیت قراردادهای دولتی

بحث مهم تشخیص ماهیت حقوقی قراردادهای دولت است. این امر، همچنان مورد بحث و اختلاف حقوقدانان است. تعیین اینکه قراردادهای دولت، قراردادهای حقوق عمومی‌اند یا حقوق خصوصی، به‌طور تجربیدی و ذهنی امکان‌پذیر نیست. این کار ملاک و ضوابطی عینی می‌طلبد. در کشورهای مختلف، تمایز بین قراردادهای اداری مربوط به حقوق عمومی و قراردادهای خصوصی، معیار واحدی ندارد، بلکه توصیف آن به قانون مقرر دادگاه واگذار شده است. از این رو، در یک رأی قضایی فرانسوی، موافقت‌نامه‌ای میان دولت فرانسه و یک شخص خصوصی، در مورد تحویل بسته‌های پستی به فرماندهی فرانسه در لبنان، یک قرارداد اداری دانسته شد که تحت حاکمیت قانون فرانسه است. اما در رأیی دیگر، قراردادی میان دولت فرانسه و یک صاحبخانه ترکیه‌ای، در خصوص اجاره ملک در استانبول، موافقت‌نامه‌ای با ماهیت حقوق خصوصی تلقی شد که تحت حاکمیت قانون محل استقرار ملک است (لیپستین، ۲۰۱۱، ج ۳، ص ۹۲). تمایز اصلی بین حقوق خصوصی و حقوق عمومی را می‌توان به این صورت بیان کرد: یکی از آنها با روابط قراردادی فی‌مابین طرف‌های هم‌تراز و برابر سر و کار دارد. دیگری، با روابط طرف‌هایی که بین آنها رابطه حاکمیت و تابعیت برقرار است. البته نباید پنداشت که «نابربری» طرفین قرارداد، تنها ملاک برای شناخت رابطه حقوق عمومی بین دولت و طرف خصوصی است، بلکه برای اینکه قراردادی، به‌عنوان قرارداد حقوق عمومی توصیف شود، علاوه بر وصف مزبور، شاخص‌های دیگری نیز ضروری است (منیرالزمان، ۱۳۷۸، ص ۱۹۹-۲۰۰). فصل ممیز حقوق عمومی این است که دولت با در دست داشتن حق حاکمیت، حمایت از منافع عمومی را وجهه همت خود قرار داده و به نمایندگی از سوی اتباع خود و با هدف تأمین منافع و مصالح جمعی آنها، به انعقاد قرارداد حقوق عمومی مبادرت می‌ورزد. درحالی‌که شخص خصوصی از بستن چنین قراردادی، جز نیل به اهداف منفعت‌گرایانه خود انگیزه‌ای ندارد. در پیمان‌هایی که دو طرف آنها اشخاص خصوصی هستند، هریک از آنها به دنبال تأمین هرچه بیشتر منافع خود است (همان).

در حقوق ایران، معیاری که برای شناسایی قراردادهای اداری از قراردادهای غیر اداری در دست داریم، با مراجعه به مقررات پراکنده و همچنین نظریات حقوقدانان، چنین است: قراردادهای اداری، دارای مختصات ماند وجود دستگاه دولتی یا عمومی به‌عنوان یک طرف قرارداد، انجام یک امر عمومی به‌عنوان موضوع قرارداد و حاکمیت قواعد خاص بر قرارداد می‌باشد (امامی و استوار سنگری، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۲۲).

در کنار مشخصه‌های فوق، قرارداد اداری به مانند هر نهاد دیگر حقوقی، در پرتو اصولی چون اصل حاکمیت قانون، اصل تشریفاتی بودن قرارداد، اصل تأمین منافع و مصالح عمومی و اصل برتری اداره دولت به وجود می‌آید که البته متفاوت از اصول حاکم بر قراردادهای حقوق خصوصی می‌باشد (همان، ص ۱۳۰). نتیجه اینکه، نوع دوم قراردادهای دولتی را نمی‌توان با این معیار، قراردادی تابع حقوق عمومی دانست؛ زیرا عمل دولت در این نوع قراردادها، عملی تصدی‌گرایانه است که دولت یا سازمان دولتی، در کسوت یک بازرگان با طرف خارجی برای تجارت و خرید و فروش به عقد قرارداد مبادرت می‌ورزند. این دولت است که در عرصه حقوق خصوصی وارد می‌شود و در نتیجه، الزامات آن را از جمله گزینش قانون حاکم بر قرارداد با توافق متعاملین و تعهد به شرط داوری برای حل و فصل اختلافات ناشی از قرارداد را هم می‌پذیرد. اما بی‌شک نوع اول قراردادهای دولتی، که موسوم به قراردادهای اداری می‌باشد، تابع حقوق عمومی است. بنابراین، تابع قانون دولت طرف قرارداد است و رسیدگی به اختلافات حاصل از آن نیز در صلاحیت مراجع داخلی است (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۸-۹).

نوع سوم قراردادهای دولتی را نیز می‌توان یک قرارداد حقوق عمومی دانست؛ چراکه دولت به‌عنوان یکی از طرفین عقد، از موقعیتی برجسته و ممتاز سود می‌برد؛ زیرا گذشته از سمت و نقشی که به‌عنوان یکی از طرفین قرارداد دارد، حافظ منافع جامعه نیز هست. از این رو، مصلحت عامه ایجاب می‌کند که مقام دولتی امضاکننده قرارداد بتواند بر اجرای قرارداد نظارت مستمر داشته و نیز مجاز باشد، پاره‌ای از اختیارات چون تعلیق، تغییر و یا فسخ قرارداد، واگذاری آن به طرف دیگر و یا جانشین کردن خود را به‌طور یک‌طرفه اعمال کند (منیرالزمان، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰-۲۰۱).

۲. قانون حاکم بر قراردادهای دولتی

در قرارداد دولت، اغلب دولت به‌عنوان دولت حاکم، یعنی به‌عنوان موضوع حقوق بین‌الملل عمل می‌کند و حق حاکمیت خود را اعمال می‌نماید. اشخاص خصوصی هم که با دولت قراردادی منعقد

می‌کنند، خطر اعمال حاکمیت را از جانب طرف قرارداد خود می‌پذیرند. بحث ما در این تحقیق، به‌طور خاص راجع به نوع سوم قراردادهای دولتی می‌باشد که ناظر به قراردادهای سرمایه‌گذاری است؛ چراکه این قراردادها موضوع مهم‌ترین و جنجالی‌ترین کشمکش‌ها و مباحثی است که در طول قرن حاضر در مناسبات اقتصادی و سیاسی بین کشورهای در حال توسعه و جهان صنعتی پیش آمده است. در این حالت، مسئله تعیین قانون حاکم بر قراردادهای دولت، از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این خصوص، چند سؤال اساسی مطرح می‌شود: آیا طرفین قرارداد اختیار آن را دارند که قانون حاکم بر روابط خود را معین کنند؟ اگر این اختیار وجود دارد، آیا اختیار مطلق است یا حد و مرزی برای آن متصور می‌باشد؟

برای پاسخ به سؤال فوق، لازم است اشاره‌ای به دو مکتب فکری متفاوت راجع به اصل حاکمیت اراده متعاملین برای انتخاب قانون حاکم بر قرارداد کنیم. مکتب لیبرالیسم کلاسیک معتقد به آزادی مطلق افراد است، ولی مکتب پوزیتیویسم حقوقی یا تحقیقی حقوق، معتقد به حاکمیت قانون ملی است. به لحاظ عقاید، لیبرالیست‌ها قرارداد بین‌المللی به مثابه دریای آزاد است که از حاکمیت دولت‌ها خارج است. هر قانونی می‌تواند در آن راه یابد. در مقابل، پوزیتیویست‌ها روی این نکته اصرار می‌ورزند که قرارداد هرچه باشد، قدرت اجرایی خود را از قانون معینی کسب می‌کند و اساساً وجود، تحقق تعهد و التزام در خارج از قلمرو قانون غیرمتصور است (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۴). در نظام‌های حقوق ملی، در عین حال که آزادی و استقلال اراده طرفین قرارداد به رسمیت شناخته شده است، این آزادی مطلق و بی‌قید و شرط نیست.

حال، با بیان این مقدمه به بحث قراردادهای دولتی در خصوص سرمایه‌گذاری می‌پردازیم. در مورد این نوع قراردادها، قاعده این است که قرارداد، بر طبق موازین شناخته شده حقوق بین‌الملل خصوصی، تحت حاکمیت قانون کشوری درمی‌آید که قرارداد در آنجا به امضا رسیده و عملیات پیش‌بینی شده در قرارداد، در آنجا به موقع اجرا گذاشته شده است. به هر حال، در هر قرارداد که یک طرف آن دولت و طرف دیگر شخص خصوصی باشد، حاکمیت دولت اقتضا نمی‌کند که تعهدات خود را تابع سیستم حقوقی دیگری قرار دهد (لیپستین، ۲۰۱۱، ج ۳، ص ۹۲). دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی، در ۱۹۲۹ در قضیه وام صربستان این مطلب را به مثابه یک اصل پذیرفته و گفته بود: «هر قراردادی که دولت‌ها به حیث اینکه تابع حقوق بین‌الملل هستند، آن را منعقد نکرده باشند، لاجرم در تابعیت کشور معینی خواهد بود، تشخیص این قانون موضوع رشته حقوق بین‌الملل خصوصی است» (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۳).

از سوی دیگر، گرچه در این دو نوع قراردادهای دولتی، طرفین می‌توانند نظر به اصل حاکمیت اراده، با توافق صریح یکدیگر، قانون مورد نظر خود را انتخاب نمایند (جنیدی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۷). همچنان که در ماده یک قطعنامه مؤسسه حقوق بین‌الملل مورخ سپتامبر ۱۹۷۹ چنین آمده است: «قراردادهای منعقد شده بین یک دولت و یک شخص خصوصی خارجی تابع قواعد حقوقی است که توسط طرفین انتخاب شده است و در نبود چنین انتخابی، تابع قواعد حقوقی است که قرارداد با آن نزدیک‌ترین ارتباط را دارد». ماده ۴۲ کنوانسیون واشنگتن نیز اصل آزادی طرفین در قراردادهای دولتی را پذیرفته است. در این کنوانسیون، مقرر شده است که در صورت سکوت طرفین قرارداد، قانون متبوع دولت طرف قرارداد، حاکم شناخته شده است (همان). همچنین کنوانسیون راجع به حل و فصل اختلافات ناشی از سرمایه‌گذاری بین دولت‌ها و اتباع سایر کشورها، موسوم به کنوانسیون ICSID در ماده ۴۲ مقرر داشته است: «دیوان داوری باید اختلافات را بر اساس قواعد قانونی که طرفین نسبت به آن توافق نموده‌اند حل و فصل نماید» (نای، ۱۹۹۹، ص ۱۹۲). اما بسیار دیده شده است که به لحاظ مسئله حاکمیت دولت و برتری اقتصادی و سیاسی او، طرف دولتی زیر بار یک قانون خارجی نرفته و غالباً قانون دولت طرف قرارداد حاکم بر قرارداد معرفی می‌شود (لیپستین، ۲۰۱۱، ج ۳، ص ۹۲).

در بسیاری از موارد، دولت بعضی شروط، مثل شرط حل و فصل اختلاف و قانون حاکم را تحمیل می‌کند. این امر ممکن است اراده آزاد طرف مقابل را محدود کند، اما این به این معنی نیست که طرفی که با دولت چنین قراردادی منعقد می‌کند، به یک قرارداد الحاقی پیوسته است؛ زیرا، محتوای حقوق و تعهدات طرفین آن چیزی است که مورد توافق طرفین قرار گرفته است. این نکته، در مورد قراردادهای دولتی که حاصل مناقصه‌اند نیز صدق می‌کند؛ زیرا اگرچه شرایط قرارداد قبلاً توسط دولت معین می‌شود و به شرکت‌کنندگان در مناقصه اعلام می‌گردد، اما نمی‌توان گفت: در این گونه موارد، ما با یک قرارداد الحاقی مواجه هستیم؛ زیرا اسناد و مدارک حتی از پیش تدوین شده، الزاماً قابل اعمال نیستند و طرفین را ملزم نمی‌کنند، مگر اینکه طرفین بر روی این جنبه توافق کرده باشند (اسکینی، ۱۳۸۲، ص ۱۴). مشکلی که در ارتباط با حاکمیت قانون دولت طرف قرارداد در چنین قراردادهایی به وجود می‌آید، تغییر متعاقب قانون داخلی توسط قانونگذار کشور طرف قرارداد و در نتیجه، تغییر حقوق و تعهداتی است که بر مبنای قانون مزبور ایجاد شده بود. برای مقابله با چنین مشکلاتی از راه حل درج شرط تثبیت (Stabilisation Clause) در قرارداد استفاده می‌کنند. مراد از «شرط تثبیت»، آن است که قانون حاکم بر قرارداد تا زمان انقضا و اجرای کامل قرارداد منعقد شده میان دولت و شخص خصوصی طرف قرارداد،

ثابت و بی‌تغییر بماند. تغییرات تقنینی دولت طرف قرارداد، موجب تغییر حقوق و تکالیف طرفین نگشته و از این جهت، سبب ورود ضرر به طرف غیردولتی نگردد (لیپستین، ۲۰۱۱، ج ۳، ص ۱۰).

در تحلیل دقیق‌تر قانون حاکم بر قراردادهای دولتی با شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی، لازم است دو دیدگاه غالب در میان حقوقدانان را در این خصوص شرح دهیم:

قانون حاکم یا نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای دولتی، مطابق نظر دسته‌ای از حقوق‌دانان، همان قانون ملی دولت طرف قرارداد است. بر اساس نظر عده‌ای دیگر قواعد بین‌المللی، خواه در قالب قواعد سنتی حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی و یا قواعد رو به گسترش بازرگانی فراملی، تعیین‌کننده نظام حقوقی حاکم بر این نوع خاص از قراردادها هستند (ایران‌پور، ۱۳۸۲، ص ۵۶-۵۷).

دیدگاه نخست: حکومت قانون ملی دولت طرف قرارداد بر قراردادهای دولتی

در نظریه نخست مطرح شده است که اعمال قواعد حقوق داخلی کشور میزبان، به‌عنوان نظریه سنتی، مبتنی بر این استدلال است که چون در این قراردادها طرفین قرارداد از یک‌سو، اشخاص حقوق خصوصی و از سوی دیگر، دولت یا سازمان‌های دولتی می‌باشند، این رابطه حقوقی از شمول قواعد حقوق بین‌الملل که قواعد ناظر به روابط بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد، خارج است. این نظر، تا پیش از چند دهه اخیر به‌عنوان نظریه غالب و فراگیری قلمداد می‌شد و به‌طور بلامنازع حتی در کشورهای پیشرفته‌ای همچون کشورهای مشترک‌المنافع اعمال می‌شد (سدون، ۱۹۹۵، ص ۱۲۷).

به‌علاوه، قراردادهای دولتی ضرورتاً باید مبتنی بر نظام حقوقی داخلی باشد؛ زیرا برای یک دولت دارای «حاکمیت ملی» نمی‌توان این فرض را پذیرفت که ماهیت تعهدات خود در رابطه قراردادی و همچنین صحت آن تعهدات را، که به‌عنوان دولت دارای اقتدار ملی به عهده گرفته است، به قانونی غیر از قانون ملی خود ارجاع دهد.

این روش استدلال، به‌ویژه مورد عنایت کشورهای در حال توسعه بوده، یوگسلاوی سابق در مقابل دیوان دائمی لاهه، دولت ایران در دعوی مشهور شرکت نفت ایران و انگلیس، و دولت نروژ در دعوی استقرار خود معتقد به حکومت قانون ملی خود در دعوی مطروحه بوده‌اند (ایران‌پور، ۱۳۸۲، ص ۵۷-۵۸).

بی‌شک شرکت‌های خصوصی طرف قرارداد سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه، از اینکه قرارداد خود را تابع قانون کشوری سازند که عملیات موضوع قرارداد در آنجا اجرا خواهد شد، رضایت

ندارند؛ زیرا همواره این بیم وجود دارد که مبدا دولت، با اتخاذ تدابیر اجرایی و اداری و یا با تغییر احکام قانونی تزییقاتی را در جریان عمل بر طرف قرارداد وارد آورد، یا در مقام تغییر و تبدیل مقررات آن برآید. بنابراین، به تدریج این طرز تفکر در میان حقوقدانان، بخصوص حقوقدانان غربی مطرح گردید که قرارداد باید از حکومت قانون ملی خارج باشد. برای حصول این نتیجه، در آراء برخی داوران مشاهده می‌شود که آنها معتقدند: صرف انعقاد قرارداد تجاری با شرکت‌های خارجی نمی‌تواند به‌عنوان عدول از حق مسلم دولت برای سلب مالکیت محسوب گردد. اگر دولتی با شرکت خارجی قرارداد می‌بندد، بر اساس قواعد عمومی حقوق بین‌الملل، این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که در جهت حفظ منافع ملی خود، بتواند از شرکت خارجی نسبت به منابع طبیعی خود سلب مالکیت نمایند. البته این امر با پرداخت خسارت به شرکت خارجی امکان‌پذیر است. بنابراین، دولت می‌تواند با استناد به منافع عمومی کشورش، مبادرت به فسخ قرارداد نماید و با پرداخت خسارت عادلانه، در مقام سلب مالکیت درآید. در نتیجه، برخی از داوران، ضمن پذیرش و به رسمیت شناختن حق حاکمیت دولت، به گونه‌ای عمل کردند که منافع اشخاص بیگانه را نیز حفظ نمایند. داوران همچنین در مقام تعدیل اثر اعمال حاکمیت دولت، اعمال حاکمیت مطلق دولت را از طریق درج شروط قراردادی مثل شرط تثبیت، محدود نموده‌اند (ایران‌پور، ۱۳۸۲، ص ۶۱).

دیدگاه دوم: حکومت قواعد حقوق بین‌المللی یا قواعد فراسرزمینی نسبت به قراردادهای دولتی

بی‌شک شرکت‌های خصوصی طرف قرارداد سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه، از اینکه قرارداد خود را تابع قانون کشوری سازند، چندان رغبتی نشان نمی‌دهند، که عملیات موضوع قرارداد در آنجا اجرا خواهد شد؛ زیرا همواره بیم آن می‌رود که دولت، با اتخاذ تدابیر اجرایی و اداری و یا با تغییر احکام قانونی تزییقاتی را در جریان عمل بر طرف قرارداد وارد آورد، یا در مقام تغییر و تبدیل مقررات آن برآید. بنابراین، به تدریج این طرز تفکر در میان حقوقدانان، به‌ویژه حقوقدانان غربی مطرح گردید که قرارداد باید از حکومت قانون ملی خارج باشد. برای نیل به این نتیجه، با درج عبارتهایی مانند اینکه قرارداد باید بر اساس «حسن نیت» تفسیر شود و یا باید از مفاد آن تفسیر «معقول» کرد، قرارداد را تابع قانون دولت دانسته، اما به این شرط که قانون دولت مابیتی با قرارداد نداشته باشد. در نتیجه، اصل حاکمیت قانون ملی را متزلزل نمودند. کم‌کم نویسندگان همان مقالات، به سمت داور در دعوی انتخاب شدند و در آراء خود آن عقاید را

مسجل ساختند و به اقوال یکدیگر استناد نمودند، به گونه‌ای که اکنون اصل تابعیت قرارداد دولتی، از قانون داخلی، که شصت سال پیش در رأی دیوان دایمی داوری بین‌المللی تثبیت شده بود و اصل غیرقابل تردید می‌نمود، دیگر چنان کارآیی ندارد (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۳-۱۴).

حقوقدانان دسته دوم، که هوادار بین‌المللی بودن قراردادهای دولتی هستند، سعی در تدوین قواعد و اصولی نموده‌اند که بتوان، با استناد به این مبانی، امکان حکومت قواعد حقوق بین‌المللی عمومی و یا قواعد فراسرزمینی را نسبت به این قراردادها هموار نمود.

در سال ۱۹۵۷ لورد مک نایر (Lord Mc Nair) مقاله مشهوری را به رشته تحریر درآورد. وی در این مقاله پیشنهاد داد که انواع خاصی از قراردادها، که او آنها را «موافقت‌نامه‌های اقتصادی مترقی» می‌نامید، به‌طور معمول تحت حاکمیت استناداردهای حقوقی خاصی باشند، که نه حقوق داخلی کشوری خاص است و نه حقوق بین‌الملل عمومی است، بلکه به جای آن توسط آنچه که او «اصول کلی شناخته شده توسط ملت‌های متمدن» می‌نامید، محصور شده است (آلویک، ۲۰۱۱، ص ۴۸). مک نایر، چنین استدلال می‌کرد که چون معمولاً در قراردادها ارجاع به داوری در خارج از قلمرو کشور دولت طرف قرارداد می‌شود، قرارداد به‌طور خودبه‌خود، از اعمال حقوق داخلی آن کشور مستثنا می‌شود. اما از آنجاکه هر دو طرف قرارداد دولت نیستند، و در سطح بین‌دولی تعامل ندارند، این نوع قرارداد تحت حاکمیت حقوق بین‌الملل عمومی نیست، بلکه این قراردادها تابع «اصول کلی حقوقی» است (همان).

نظریه «اصل مرسوم به حقوق بین‌الملل»، در حقوق فرانسه نیز توسط ویل (Weil) مطرح شد. نوآوری ویل در خصوص این نظریه، طرح مفهوم «نظم حقوقی بنیادی» است. در این مفهوم، قانون حاکم بر قرارداد به روش عینی تعیین می‌شود؛ بدین معنی که حقوق بین‌المللی در مورد قراردادهای دولت با اشخاص خصوصی، بدون ملاحظه انتخاب قانون از سوی طرفین، اعمال می‌شود. فرض بر این است که این نوع قراردادهای خاص، در نظم بین‌المللی، از مرکز ثقل ویژه‌ای برخوردارند و در نتیجه، باید تابع حقوق بین‌المللی باشند (همان، ص ۵۲).

«بین‌المللی» دانستن قراردادهای دولتی و خروج آن از شمول قانون دولت میزبان و قواعد حقوق داخلی دولت طرف قرارداد، خود مبتنی بر توجیهات عملی است. در توجیه مبانی این نظریه گفته شده است که اجرای این قواعد برای شرکت‌های خارجی، که علی‌الاصول تابعیت کشورهای توسعه‌یافته را داشته و برای سرمایه‌گذاری به کشورهای میزبان وارد می‌گردند، حائز اهمیت است؛ چراکه حقوق بین‌الملل بیشتر می‌تواند حقوق شرکت‌های خارجی را حفظ نماید (نای، ۱۹۹۹، ص ۱۹۲).

همچنین اعمال قواعد حقوق بین‌الملل به‌عنوان قانون حاکم بر قراردادهای دولتی، موجب می‌گردد که حداقل حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی فراهم آید. این امر موجب جذب سرمایه‌های خارجی می‌باشد که خود می‌تواند منافع کشورهای در حال توسعه را که نیاز مبرم به سرمایه‌های خارجی دارند، تأمین نماید (ایرانپور، ۱۳۸۲، ص ۶۹).

نظریه بین‌المللی شدن قرارداد، اولین بار توسط دوپویی (Dupuy)، داور منفرد پرونده «تگزاکو و جمهوری عربی لیبی (تاپکو)» به کار گرفته شد و طرفداران زیادی پیدا کرد (ویلیام باوت، ۱۳۷۸، ص ۳۸۱-۳۸۲).

انتقادهای فراوانی بر این نظریه وارد شده است. ایراد نخست آنکه، تاکنون تعریف قانع‌کننده و جامعی از قراردادهای به اصطلاح «بین‌المللی» ارائه نشده است. به‌علاوه، این حقیقت که کشورهای پیشرفته غربی هنگام انعقاد قراردادهای موسوم به قراردادهای توسعه اقتصادی با سرمایه‌گذاران خارجی، نظریه بین‌المللی شدن قرارداد را قبول ندارند. هنگامی آن قرارداد را بین‌المللی تلقی می‌کنند که با کشورهای در حال توسعه منعقد شده باشد. همان‌گونه که جنیک (Jaenicke) در این خصوص اظهار داشته است:

... رفتار دوگانه با قراردادهای فراملی به دلیل حجم و میزان سرمایه‌گذاری، علاوه بر اینکه منطقاً قابل توجیه نیست، رویه قضایی نیز از آن پشتیبانی نمی‌کند، مگر در مواردی که طرفین قصد خود مبنی بر خارج کردن قرارداد از حیطه شمول صلاحیت قانون محلی را با توافق به ارجاع اختلافات خود به داوری بین‌المللی آشکارا ابراز کرده باشد (همان).

برای نمونه، در دعوی شرکت نفتی توسعه علیه ابوظبی (Petroleum Development Ltd v. The Sheikh of Abu Dhabi ICL Q(1952)) در سال ۱۹۵۲، لورد اسکوییت (Lord A dquith)، که در سمت داور، رسیدگی به دعوی را بر عهده داشت، در ضمن رأی خود، مطالبی را در خصوص قانون حاکم بر قرارداد مطرح ساخت. لرد چنین گفت:

قراردادی است که در سرزمین ابوظبی انعقاد یافته و هم در آنجا باید به موقع اجرا گذارده شود و ظاهراً باید قانون ابوظبی بر آن حکومت کند، لیکن چنین قانونی در ابوظبی وجود خارجی ندارد... خیالبافی خواهد بود که گفته شود در این منطقه بسیار بدوی اصول حقوقی مسلمی وجود دارد که در مورد اسناد بازرگانی امروزی قابل اعمال باشد.

مشاهده می‌شود که در این رأی، داور به بهانه اینکه در سرزمین ابوظبی، یک نوع خلأ قانونی وجود دارد، قرارداد را تحت حکومت اصولی دانست که به تعبیر او «ریشه در ذوق سلیم و رویه عمومی ملت‌های متمدن دارد» (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۹-۳۰).

تصمیمات داوران مبنی بر ردّ یا نادیده گرفتن این نظریه وجود دارد و باید گفت: به نظر می‌رسد، این نظریه اساساً نظریه‌ای خودمحمور است که درصدد حمایت از سرمایه‌داری در اختلافات قراردادی است. از این رو، درک اهداف اساسی این نظریه حائز اهمیت است.

این اهداف در دو جهت خلاصه می‌شود: اول، خارج کردن قرارداد از حیطة قانون کشور طرف قرارداد. دوم، محروم کردن کشور طرف قرارداد از حق مسلم تغییر و اصلاح قانون خود و در نتیجه اثر گذاشتن بر قرارداد (ویلیام باوت، ۱۳۷۸، ص ۳۸۲).

نظریه دیگری که در این خصوص، از سوی برخی داوران و حقوقدانان مطرح شده، نظریه «حقوق عرفی تجاری» است. براساس این نظریه، حقوق عرفی تجاری، بر قراردادهای دولتی حاکم است، جز در مواردی که به صراحت قانون خاصی تعیین شده باشد. این حقوق، گاهی در کنار رسوم و رویه‌های بازرگانی، به معنای اصول کلی حقوق هم به کار می‌رود. بنابر تعریفی، حقوق عرفی تجاری، «مجموعه‌ای از اصول است که در چارچوب بازرگانی بین‌المللی و بدون ارجاع به قانون ملی بخصوصی» فراهم آمده است (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۹).

این نظریه موافقان و مخالفانی دارد، اما اشکال عمده آن این است که فقط متضمن چند قاعده منجز و از پیش تعیین شده است. در مقابل، اختیارات وسیعی را به داور اعطا می‌کند، تا بر حسب سلیقه و دریافت شخصی خود حکم کند. علاوه بر این، هر روشی که بر پایه نظریه حقوق عرفی تجاری بنا شده باشد، به نفع اشخاص خصوصی و مصالح بازرگانی است و به کاهش نقش منافع دولت گرایش دارد (ویلیام باوت، ۱۳۷۸، ص ۳۸۳-۳۸۴). حال آنکه در قراردادهایی که یک طرف آن دولت و یا سازمان دولتی است، ملاحظات مبتنی بر مصلحت عامه نیز دست‌کم باید در جنب ملاحظات بازرگانی و هم‌سطح با آنها مورد نظر قرار گیرد.

با توجه به آنچه در باب نظریات گذشت، به نظر می‌رسد، راه حل مرجح این است که با اعمال اصول شناخته شده تعارض قوانین، بخصوص با اعمال ضابطه عینی، قانونی را که با قرارداد نزدیک‌ترین ارتباط دارد، تعیین نماییم. بنابراین، با توسل به مفاهیمی چون جلوگیری از تقلب نسبت به قانون، که ریشه در اصل «حسن نیت» در قرادها دارد و لزوم رعایت نظم عمومی و مصالح اساسی جامعه دولت طرف قرارداد، با این فرض که قانون کشور طرف قرارداد، از نزدیک‌ترین ارتباط با آن برخوردار است، نظر داوران بین‌المللی مبنی بر ردّ انتخاب قانون دولت طرف قرارداد، به‌عنوان قانون حاکم بر عقد موجه نیست، بعکس، اگر بنا باشد قرارداد در کشور دولت طرف معامله، منعقد شده و اجرا شود، در این صورت ردّ اماره ارتباط نزدیک قانون ملی دولت طرف قرارداد با قرارداد دولتی آسان نخواهد بود (همان، ص ۳۸۴).

ثانیاً، به نظر پرفسور شوارتزبرگر (Schwarzenberger) در مورد قراردادهای دولتی، در صورتی که توافقی نسبت به گزینش قانون حاکم وجود نداشته باشد، فرض این است که قرارداد از قانون دولت طرف قرارداد تبعیت می‌کند (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴).

بنابراین، گرچه آزادی اراده طرفین قراردادهای دولتی، در تعیین قانون یا نظام حقوقی حاکم بر این نوع قرارداد، اصولاً پذیرفته شده است، اما به لحاظ مسئله حاکمیت دولت طرف قرارداد و لزوم رعایت منافع ملی و عمومی در اغلب قراردادهای تجاری دولت با مؤسسه یا شرکت خارجی، علی‌الاصول دولت‌ها قانون داخلی خود را که اغلب متضمن حمایت کافی از این منافع است، حاکم بر قرارداد دولتی می‌دانند. حقوق دولت طرف قرارداد ممکن است دربردارنده مقررات آمره‌ای باشد که انتخاب قانون قابل اعمال بر قرارداد دولتی را محدود می‌کند (سورناراجاه، ۱۹۹۰، ص ۱۰۲).

اما قراردادهای زیادی هم وجود دارد که در آن، دولت طرف قرارداد به صراحت به تابعیت قرارداد از حقوق بین‌الملل یا اصول عمومی حقوقی رضایت داده است. این امر، که دولت حاکم خود به پذیرش اصول عمومی حقوقی یا حقوق بین‌الملل مبادرت ورزد، موجب شده تا امکان تابعیت قرارداد دولتی از حقوق بین‌الملل یا اصول عمومی حقوقی، جنبه واقعیت به خود گیرد و نتوان آن را نفی کرد. منتها واقعیت داشتن غیر از مطلوب بودن است (موحد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۴۸).

نتیجه‌گیری

در زمینه قراردادهای و قانون حاکم بر آن، ابتدا شاهد تفوق اصل حاکمیت اراده در تعیین حقوق و تکالیف متعاملین و تعیین شروط مختلف قراردادی، از جمله شرط تعیین قانون حاکم بر قرارداد می‌باشیم. اما در راستای تحولات اجتماعی حادث، از قرن نوزدهم میلادی، به دلایلی از جمله بروز سوء استفاده از آزادی مطلق معاملاتی و طرح افکار سوسیالیستی، شاهد دخالت روزافزون دولت در عرصه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه در مسئله انعقاد برخی قراردادهای و یا کنترل شدید شرایط برخی از قراردادهای می‌باشیم. این امر، موجب شکل‌گیری صور مختلفی از قراردادهای جمعی، الحاقی، نمونه و یا به‌طور کلی، قراردادهای دولتی شده است. مبنای ضابطه عینی را می‌توان اصل حاکمیت و اقتدار دولت در ایجاد و برقراری نظم اجتماعی، از طریق وضع قوانین آمره، حمایتی و نظارتی دانست. در برخی موارد، تاب تحمل قانون خارجی منتخب متعاقدین را که مغایر با منافع و اهداف اساسی آن جامعه باشد، ندارد. از لحاظ اقتصادی نیز چون قرارداد در واقع ابزار اقتصادی انتقال سرمایه است، باید بیشتر به مرکز ثقل اقتصادی قرارداد توجه کرد.

از سوی دیگر، از آنجایی که دولت با هدف تأمین منافع عمومی در قراردادهای دولتی، از اختیارات ویژه‌ای برخوردار گردیده است، علی‌رغم تحولات صورت گرفته در عرصه گذار از معیار عینی به معیار شخصی در تعیین قانون حاکم بر قراردادها، ما شاهد جریانی در تضاد این گذار در برخی قراردادهای خاص می‌باشیم. یکی از مصادیق آن قراردادهای دولتی و حاکمیت ضابطه عینی در تعیین قانون حاکم بر آن است. به‌ویژه، در فرض عدم تعیین قانون حاکم بر قراردادهای دولتی از سوی متعاملین، با اعمال اصول تعارض قوانین، یعنی با اجرای ضابطه عینی در تعیین قانون حاکم بر قرارداد، قانون دولت طرف قرارداد به‌عنوان قانونی که نزدیک‌ترین ارتباط را با قرارداد از لحاظ محل اجرای قرارداد و یا منافع اساسی و گاه رعایت قواعد آمره دولت طرف قرارداد دارد، قانون مناسب تلقی می‌شود. از این‌رو، داوران بین‌المللی نباید با هدف حفظ منافع شرکت‌های خارجی و یا شرکت‌های چندملیتی جهان سرمایه، به انکار سودجویانه امکان اعمال قواعد حقوقی کشور میزبان مبادرت نمایند؛ با این توجیه که این نوع قراردادها تابع نظام حقوق بین‌الملل بوده و بنابراین، از قواعد حقوق داخلی مبری هستند و یا با معرفی اعمال نظام حقوقی مستقلی به نام «قواعد حقوق بازرگانی فراملی»، قرارداد تجاری خارجی منعقد شده با دولت را تابع نظام حقوقی مستقلی قرار دهند که ایجاد آن، نه‌تنها توسط مقنن داخلی و مبتنی بر منافع ملی کشور سرمایه‌پذیر یا میزبان نیست، بلکه به دست داوران بین‌المللی و به بهانه حفظ منافع تجارت بین‌المللی، نقش بسته است.

منابع

- امامی، محمد و کوروش استوار سنگری، ۱۳۹۱، *حقوق اداری*، تهران، میزان.
- اسکینی، ربیعا، ۱۳۸۲، *قراردادهای بین دولتها و مؤسسات خارجی*، جزوه درسی حقوق تجارت بین‌المللی، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه امام صادق (ع).
- ایرانپور، فرهاد، ۱۳۸۲، «نظام حقوقی حاکم بر قراردادهای تجاری بین‌المللی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ش ۶۲.
- جنیدی، لعیا، ۱۳۷۶، *قانون حاکم در داوری‌های تجاری بین‌المللی*، تهران، شر دادگستر.
- خزایی، حسین، ۱۳۸۶، *حقوق تجارت بین‌الملل*، تهران، قانون.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۷، *حقوق اداری*، تهران، سمت.
- عباسی، بیژن، ۱۳۸۹، *حقوق اداری*، تهران، دادگستر.
- موحد، محمدعلی، ۱۳۷۴، *درس‌هایی از داوری‌های نفتی*، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
- موسی‌زاده، ابراهیم، ۱۳۸۷، *حقوق اداری*، تهران، دادگستر.
- منیر الزمان، ا. ف. م، ۱۳۷۸، «قراردادهای دولت با بیگانگان مسأله تغییر یکجانبه قرارداد توسط دولت در حقوق بین‌الملل معاصر» ترجمه محمدجواد میرفخرایی، *حقوق*، نشریه دفتر خدمات حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ش ۲۴.
- ویلیام باوت، دریک، ۱۳۷۸، «قراردادهای دولت با بیگانگان (تحولات معاصر در مسأله غرامت ناشی از فسخ یا نقض این نوع قراردادها)»، ترجمه علی قاسمی، *حقوق*، نشریه دفتر خدمات حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ش ۲۴.
- Alvik, Ivar , 2011, Contracting with Sovereignty, State Contracts and International Arbitration, North America, Oregon, Heart Publishing.
- Faure, Michael, Van der Walt, Andre, 2010, *Globalization and Private International Law (The Way Forward)*, Cheltenham, UK, Edward Elgar.
- Lipstein, Kurt, 2011, International Encyclopedia of Comparative Law, Volume III "Private International Law", Part 2, Germany: Mohr Siebeck, Tubingen, Chapter 24, Contracts.
- Nygh, Peter, 1999, *Autonomy in International Contracts*, Oxford, Clarendon Press.
- Seddon, Nicolas, 1995, *Governmental Contracts, Federal, State and Local*, Australia: The Federation Press.
- Sornarajah, M, 1990, *International Commercial Arbitration (the Problem of State Contracts)*, Singapore, Longman, 1st Published.
- Von Mehren, Arthur T, 2008, International Encyclopedia of Comparative Law, Volume VII, Contracts in General, part 1, Germany: Mohr Siebeck, Chapter 4, Public Contracts, by: Colin c. Turpin.